



## درس تفسیر سوره مبارکه جن جلسه ۱

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا (۱) يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا (۲) وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا (۳) وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا (۴) وَأَنَا ظَنَنَّا أَن لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (۵) وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا (۶) وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَن لَنْ يَنْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا (۷)﴾

از بزرگواری همه شما اساتید و علما حق شناسی می‌کنیم و از ادعیه شما سپاسگزاریم و از ذات اقدس شما مسئلت می‌کنیم به همه شما عزت و جلال و شکوه دنیا و آخرت مرحمت کند!

سوره مبارکه «جن» مستحضر هستید این سوره در تفسیرهای شیعه و سنی که قبل از هزار سال نوشته شده، به عنوان «سورة يذكر فيها الجن» مطرح است نه سوره «جن». <sup>۱</sup> این علم، «علم بالغلبة» است. شریف رضی (رضوان الله تعالى علیه) صاحب نهج البلاغه برادر سید مرتضی <sup>۱</sup> این تلخیص البیان دارد درباره همین قرآن که آیات خاصی را تفسیر می‌کند. <sup>۲</sup> به این سوره‌ها که می‌رسد، می‌گوید «السورة التي يذكر فيها الجن، سورة يذكر فيها الانعام»، نه سوره،

۱. تفسیر التستری، ص ۱۷۹؛ «السورة التي يذكر فيها الجن».

۲. تلخیص البیان فی مجازات القرآن، ص ۳۴۹.

اینها «عَلَمٌ بِالْغَلْبَةِ» است، مگر آن سوری که در لسان خود معصوم (سلام الله علیه) نام گذاری شده باشد؛ مثل «یس»، «فاتحة الكتاب» و مانند آن. این سوره نامش سوره «جن» نیست، سوره‌ای است که «يَذْكُرُ فِيهَا الْجَنُّ».

مطلب دوم آن است که این در مکه نازل شد، برای اینکه مضمون اینها معارف کلی و اصول کلی دین است.

مسئله سوم این است که محور اصلی این بخش اول درباره جن هست. جن را آن طوری که قرآن کریم معرفی می‌کند، موجودی است قبل از انسان خلق شد و اصل او از آتش است، همان طوری که انسان اصلش از خاک است. نسل او از آب است، از نطفه است، همان طوری که انسان اصلش از خاک و نسلش از «ماء مهین» است و اینها مؤمن دارند، کافر دارند، بعضی اهل بهشت هستند، بعضی اهل جهنم هستند: ﴿لَأْمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ نشان می‌دهد که اینها جهنمی دارند: ﴿لَمْ يَطْمِئِنُّوا﴾<sup>۲</sup> که وصف بهشتی‌هاست، نشان می‌دهد که اینها بهشتی دارند. قبل از انسان اینها خلق شدند. واژه جن، جان که جمع آنها یا اسم جمع آنها «الجن» است، این سه واژه در قرآن به کار رفت؛ اما أَجِنَّه جمع جنین است، نه جمع جن که خدا به انسان‌ها خطاب می‌کند، می‌فرماید: ﴿أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ﴾<sup>۳</sup>، همه شما أَجِنَّه بودید؛ یعنی جنین بودید در رحم مادرانتان. أَجِنَّه جمع جن و اینها نیست، جمع جنین است؛ یعنی کودکان. این جن که قبل از انسان موجود بود، از نظر حرکت خیلی قوی است و از نظر ادراک مثل انسان نیست، لذا گرچه اینها پیغمبر دارند؛ ولی پیغمبر اینها از انسان است، نه از خود اینها. در قرآن کریم هیچ جایی دلالت ندارد که ما پیغمبری داشته باشیم از جن. جن‌ها چون مکلف هستند، پیغمبری دارند، مسلمان دارند، کافر دارند، منافق دارند. شیعیان آنها و مسلمانان آنها کاری به کار کسی ندارند و اگر انسان مزاحم آنها نباشد، آنها هم کاری به کار انسان

۱. سوره هود، آیه ۱۱۹؛ سوره سجده، آیه ۱۳.

۲. سوره الرحمن، آیات ۵۶ و ۷۴.

۳. سوره نجم، آیه ۳۲.

ندارند. پناه بردن به آنها هم یک نحوه رهق و عیانی است ناخوشودنی که ﴿كَانَ رَجُلٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ

## الْجِنِّ

بخشی از احکام اینها را در سوره مبارکه «احقاف» گذارند، بخشی هم در این سوره است. در سوره «احقاف» که قبلاً بحث آن گذشت، آیه ۲۹ و سی سوره «احقاف» این بود، جنی‌ها آنها که احساس تکلیف می‌کنند، فحص می‌کنند ببینند خبر تازه در عالم چیست. پیامبری آمد یا نیامد؟ رهبر الهی آمد یا نیامد؟ اینها فحص می‌کنند، عده‌ای که جریان موسای کلیم (سلام الله علیه) را فهمیدند به آن حضرت ایمان آوردند. بعد از جریان موسای کلیم نامی از اینها نیست که آیا به حضرت مسیح ایمان آوردند یا نه! وقتی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مبعوث شد، اینها که فحص می‌کردند، اینها هم دسترسی به آسمان‌ها داشتند، چون اینها خبرچینی فراوانی دارند، سریع السیر هستند، هر جا خبری باشد، آنها حضور پیدا می‌کنند هم درباره آسمان‌ها هم درباره زمین، اما درباره آسمان‌ها هم بحثش الآن اشاره می‌شود. درباره زمین اینها خبر را جستجو می‌کردند که اخباری که در جهان اتفاق افتاد چیست؟ اینها بعد از جریان موسای کلیم سری به حجاز زدند، چون به همه جا سری می‌زدند، دیدند یک کسی است کتابی آورده، حرف او حق است، یک؛ وجود مبارک کلیم الهی را، موسی را و تورات را تصدیق دارد، دو؛ اینها رفتند به سایرین گفتند که کتابی آمده بعد از موسای کلیم حرف‌های صحیح می‌زند، مردم را به حق دعوت می‌کند، ما تا به حال خیال نمی‌کردیم کسی دروغ بگوید، چون این جن قبل از انسان‌ها خلق شده بودند و در بین اینها مشرکینی بودند، برای خدا شریک قائل بودند - معاذ الله - برای خدا پسر و دختر قائل بودند - معاذ الله - این جن‌ها می‌گفتند ما فکر نمی‌کردیم که کسی دروغ بگوید! ولی معلوم شد که اینها دروغ می‌گویند، اینهایی که می‌گویند: ﴿جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ﴾<sup>۱</sup>

چون «جعل» مستحضرید که دو تا مفعول می‌گیرد. این جن مفعول اوّل است این شرکاء مفعول دوم است. ﴿جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ﴾؛ یعنی جن را شریک «الله» قرار می‌دادند. ما فکر نمی‌کردیم که کسی دروغ می‌گوید! فکر می‌کردیم اینها که بله می‌گویند خدا مثلاً فرزند دارد، صاحبه دارد، بنین دارد، بنات دارد، درست است. ما هیچ فکر نمی‌کردیم که کسی دروغ بگوید در عالم! بشر اوّلی این طور بود، جنّ اوّلی هم همین‌طور بود. درباره خود بشر اوّلی فرزندان وجود مبارک آدم (سلام الله علیه) که یکی - متأسفانه - دیگری را کشت این جسد روی دستش ماند، نمی‌دانست که این جسد را چه کار بکند! اصلاً بلد نبود، دفن و قبر و اینها را بلد نبود، نامش را نشنیده بود که ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارَى سَوْآتُهُ أَخِيهِ﴾؛<sup>۱</sup> ذات اقدس الهی کلاغی را مأمور کرد در برابر این برادر قاتل، گوشه‌ای از این خاک را کنار بُرد، چیزی را درون خاک گذاشت و روی این چیز را پوشاند. فرمود خداوند یک کلاغ را مبعوث کرد که دست کند این خاک‌ها را کنار ببرد و چیزی را درون خاک بگذارد بعد روی آن خاک بگذارد: ﴿يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارَى سَوْآتُهُ أَخِيهِ﴾. راه دفن کردن جسد را هم این کلاغ به این انسان یاد داد. انسان اوّلی این طور بود.

جن که از نظر ادراک از انسان ضعیف‌تر است، او فکر نمی‌کرد کسی در عالم دروغ می‌گوید، او به این نتیجه رسید که به هر حال این عالم سازنده‌ای دارد به نام خدا، آن وقت جن را شریک این خدا قرار دادند، برای خدا صاحبه قرار دادند، برای خدا بنین قرار دادند، برای خدا بنات قرار دادند. این جن می‌گوید ما فکر نمی‌کردیم کسی دروغ بگوید. الآن پیغمبری آمد، این معارف را خوب برای ما تبیین کرد، فرمود آن کسی که محتاج است، بشر است، جسم دارد، او نمی‌تواند خدا باشد. خدا واحد است، أحد است، «لا شریک له» است، آفریدگار کلّ عالم است. حرف‌های

منطقی و مبرهن و متقنی می‌زند و وجود مبارک موسای کلیم را هم باور دارد، تصدیق می‌کند. این حرف‌ها در سوره مبارکه «احقاف» بود.

اما از قرآن به عنوان یک کتاب هدایت کننده یاد کرد، نه کتاب شگفت‌انگیز و معجزه، اما در این سوره‌ای که الآن می‌خوانیم از او به عنوان یک کتاب شگفت‌انگیز یاد کرد. آیه ۲۹ و ۳۰ سوره مبارکه «احقاف» که قبلاً گذشت این بود: ﴿وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ﴾؛ یعنی این جن‌ها که در حرکت بودند، ما اینها را راهنمایی کردیم که بیایند در مکه ببینند که چه خبر است: ﴿وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ﴾، محفلی که شما تفسیر می‌کنید، بحث می‌کنید، درس قرآن می‌دهید، آنها بیایند گوش بدهند، ببینند چه خبر است. اینها استماع کردند: ﴿فَلَمَّا حَضَرُوهُ﴾؛ وقتی آمدند مکه در جلسه درس تفسیر شما نشستند به یکدیگر گفتند: ﴿أَنصِتُوا﴾؛ ساکت باشید، ببینیم اینجا چه خبر است! ﴿فَلَمَّا قُضِيَ﴾؛ وقتی مجلس درس تو ای پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) گذشت، اینها ﴿وَلَوْ إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ﴾؛ نظیر همین آیه سوره مبارکه «توبه»: ﴿لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلَيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾، اینها هم از جاهای دیگر آمدند، در مکه در مجلس درس آن حضرت نشستند، این معارف را یاد گرفتند، بعد رفتند این خلاصه معارف را به قومشان گفتند که ما رفتیم مکه، کسی آمده ادعای نبوت می‌کند، کتابی آورده، این کتاب شگفت‌انگیز است: ﴿وَلَوْ إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ﴾، این ﴿لَيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾ در جن هم هست؛ یعنی هر جا تکلیف هست، رهبری هست، عالم هست، تبلیغ هست، تعلیم هست، روحانی هست. آنها هم روحانی دارند، آنها هم هدایت‌کننده دارند. چه کسی اینها را آورده از شهرشان به مکه؟ خدا. چه کسی به آنها دستور استماع و انصات داده؟ خدا. چه کسی گفته اینها را یاد بگیرید؟ خدا. چه کسی به اینها گفته بروید به قوم خود بگویید که کسی آمده

حرف‌های الهی می‌زند؟ خدا. این همان حرفی است که الآن ما در حوزه‌ها داریم. هر جا فکر هست، هدایت الهی هست. ممکن نیست موجودی متفکر باشد و خدا او را هدایت نکند. شما عین همین برنامه‌های حوزه علمیه را اینها هم دارند. اینها آمدند، استماع کردند، انصات کردند، یاد گرفتند: ﴿وَلَوْ إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ﴾، این همان ترجمه و تفسیر سوره مبارکه «توبه» است که ﴿فَلَوْ لَا تَفَرَّ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ يُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾. اینها ﴿وَلَوْ إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ﴾، ﴿قَالُوا﴾؛ به قومشان چه گفتند؟ گفتند: ﴿يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى﴾؛ اینها از جریان مسیح (سلام الله علیه) با خبر نبودند، یا اینها یهودی بودند. همان‌طوری که انسان‌ها بعضی یهودی هستند، بعضی مسیحی هستند بعضی کذا و کذا، اینها یهودی بودند. نه معنایش این است که از مسیحیت خبر نداشتند. از مسیحیت خبر داشتند؛ ولی ایمان نیاوردند به حضرت مسیح، مثل کلیمی‌هایی که از جریان حضرت مسیح با خبر بودند و ایمان نیاوردند. اینها فقط نشان می‌دهد که وجود مبارک کلیم الهی را قبول داشتند؛ مثل خود انسان‌ها. ﴿أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي﴾، کسی آمده بعد از موسای کلیم است، حرف‌های موسی را قبول دارد، تورات او را قبول دارد، حرف او را تصدیق می‌کند و خودش هم گذشته از اینکه حرف‌های موسای کلیم را قبول دارد و او را امضا کرده است: ﴿يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ﴾، مقصدش خوب است، مقصودش خوب است، مسیرش خوب است. بعضی‌ها در مسیر نیستند، بعضی در مسیر هستند؛ ولی در مقصد نیستند. بین راه می‌مانند. بعضی در مقصد هستند؛ اما نمی‌دانند در مقصد چه چیزی را طلب بکنند؟ آیا جنت را طلب بکنند یا بهشت‌آفرین را طلب بکنند؟ بعضی‌ها در بهشت می‌روند، فقط سرگرم لذایذ بهشت هستند. این بهشت مقصد است و نه مقصود. آن که مقصود در بهشت است، بهشت‌آفرین است نه خود بهشت.

سیدنا الاستاد مرحوم علامه (رضوان الله علیه) اصرارش این است که اول کسی که بعد از پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) این خط فکری را به جامعه منتقل کرد وجود مبارک حضرت امیر بود که بهشت مقصد است و نه مقصود. خوف یک مرحله است، شوق به سوی بهشت مطلبی دیگر است. باغبان را دیدن مطلب سوم است که عده‌ای که «حبا لله» عبادت می‌کنند نه «شوقا الى الجنة»، بعد حضرت فرمود من هم از این گروه سوم هستم.<sup>۱</sup> آدم مقصود را، یعنی باغبان را در خود باغ ببیند هنر است، وگرنه خود باغ لذایذ فراوانی دارد؛ اما متوسط است، پس ما یک طریق داریم و یک مقصد داریم و یک مقصود. اگر کسی در طریق نباشد که اصلاً به مقصد نمی‌رسد. طریق صراط مستقیم است، مقصد بهشت است، مقصود بهشت‌آفرین!

فرمود: ﴿يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ﴾، این «یا قومنا، یا قومنا»؛ مثل همین حرفی است که شما علما به قبایل خود و به مستعین خود می‌گویید: ﴿يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ﴾،<sup>۲</sup> این کسی که در مکه پیدا شد، مردم را به «الله» دعوت می‌کند: ﴿وَأْمِنُوا بِهِ﴾؛ حرف او را اجابت کنید. موحد بشوید، یک و به خود او هم ایمان بیاورید که رسول خداست، دو؛ اگر این کار را کردید: ﴿يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴾، این پیام معاد را به همراه دارد.

پس اصول سه‌گانه را اینجا تبیین کرده است. «الله» را که حق است و واحد است و «لا شریک له» به عنوان توحید باید بپذیرید. به آورنده این پیام ایمان بیاورید. اگر این کار را کردید، در صحنه معاد از لغزش‌های شما بخشوده می‌شود، یک؛ پاداش می‌گیرید، دو؛ این مسئله معاد است. این اصول سه‌گانه را در همین جمله به قوم خودشان و به امت

۱. رک: نهج البلاغة (للصحي صالح)، حکمت ۲۳۴.

۲. سوره احقاف، آیه ۳۱.

خودشان گفتند: ﴿يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيَجْرِمُكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ این برای تبشیر!

اما ﴿وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾<sup>۳</sup> اگر کسی دعوت خدا را جواب نداد، این طور نیست که رها بشود، عالم حسابی دارد، کتابی دارد، او ممکن است از دین فاصله بگیرد؛ ولی دین او را رها نمی‌کند، حق او را رها نمی‌کند. او در کنار سفره این نظام نشسته است، ممکن نیست نظام خلقت او را رها بکند. فرمود: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾<sup>۴</sup> این در بخش پایانی سوره مبارکه «قیامت» است؛ یعنی انسان خیال می‌کند رهاست، کسی با او کاری ندارد؟ آن که او را آورد با او کار دارد. اینکه خودساخته نیست. اگر موجودی باشد خودساخته، کسی با او کاری نداشته باشد بعد از مرگ هم کسی با او کاری ندارد؛ اما او که خودساخته نیست. او را بافتند، ساختند، آوردند اینجا گذاشتند: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾، «سُدی»؛ یعنی یاوه. این طور نیست!

فرمود: ﴿وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ﴾؛ چه چیزی را می‌توانید عاجز بکنید در زمین؟ از دست چه کسی می‌تواند در برود؟ ﴿وَلَيْسَ لَهُ مِن دُونِهِ﴾، خدای سبحان ﴿أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾، این در سوره «احقاف» بود که بحث آن گذشت؛ اما برتر از آن جریان همین سوره مبارکه «جن» است که ذات اقدس الهی به این صورت بیان کرد. خدای سبحان فرمود به مردم بگو: ﴿أَوْحِيَ إِلَيَّ﴾؛ یعنی از طرف ذات اقدس الهی به من وحی شد که ﴿اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ﴾، بعضی از جن‌ها آمدند در مجلس درس من، ببینند اینجا چه خبر است. خوب گوش دادند بعد وقتی رفتند به قومشان این مطالب را گزارش دادند: ﴿فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا﴾، در سوره «احقاف»

۳. سوره احقاف، آیه ۳۲.

۴. سوره قیامت، آیه ۳۶.



بود که ﴿كِتَابًا﴾، اینجا دارد: ﴿قُرْآنًا﴾. در سوره «احقاف» بود که ﴿يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ﴾ اینجا دارد: ﴿قُرْآنًا عَجَبًا﴾. یک کتاب شگفت‌انگیزی است. کتابی است؛ مثل این ما ندیدیم، ما تورات دیدیم، کتاب‌های دیگر را دیدیم؛ اما این شگفت‌انگیز است این اصلاً نمونه ندارد!

اینها که می‌گفتند ﴿كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى﴾ تورات را دیده بودند؛ اما از قرآن در اوایل امر به عنوان کتاب یاد کردند؛ اما وقتی در مجلس درس آن حضرت آمدند و آن عظمت را دیدند، گفتند این کتاب شگفت‌انگیز است، این مثل تورات نیست!

پرسش: ...

پاسخ: چون ﴿اسْتَمَعَ نَفَرٌ﴾؛ یعنی در مجلس درس خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، آن ثابت نشد بعضی از اهل سنت آن را نقل کردند؛ البته حضور حضرت در همه جا ممکن است؛ ولی آنچه ظاهر قرآن است، این است که در محفل خود پیغمبر بود. ﴿يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ﴾، این کتاب عجیب قرآن است، یک؛ شگفت‌انگیز است، دو؛ به رشد دعوت می‌کند. ملت را رشید می‌کند. رشد همان بالندگی است، غیر از نمو است. ببینید ذات اقدس الهی وقتی از ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) در جریان آن بت‌شکنی او و آن عظمت و جلال و شکوه او که می‌خواهد یاد کند، سرفصل آن بخش از قوه این است که: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ﴾<sup>۵</sup> بعد مسئله تبر هست و ﴿يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾<sup>۶</sup> هست و مانند آن. سرفصل آن قوه رشید بودن است.

فرمود: ﴿يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ﴾ که می‌خواهد جامعه را، جامعه رشید کند و از سفه آنها را نجات بدهد. ما ایمان آوردیم: ﴿يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَأَمَّا بِهِ﴾، وجود مبارک حضرت می‌فرماید عده‌ای از جن‌ها آمدند مجلس درس من، این چند

۵. سوره انبیاء، آیه ۵۱.

۶. سوره انبیاء، آیه ۶۹.

مطلب را بررسی کردند که این قرآن است، یک؛ این شگفت‌انگیز است، دو؛ این به رشد یک جامعه دعوت می‌کند که مجموع عقل و عدل است، این سه؛ آنها اینها را بررسی کردند بعد از بررسی و ارزیابی علمی گفتند که ما ایمان آوردیم و دیگر به پروردگار خود شرک نمی‌ورزیم.

در اینجا ندارد که اینها «من بعد موسی» بودند حالا ممکن است گروهی دیگر بودند: ﴿وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾، چرا؟ برای اینکه این بیاناتی که این صاحب قرآن آورد، این ادله‌ای که او آورد که انسان و این نظام، و این نظام هستی خودساخته نیست، این نظم محیرالعقول ناظمی دارد، آفریدگاری دارد. اینکه از یک قطره آب انسانی ساخته که الآن هزارها سال است می‌خواهند حقیقت این بدن را بفهمند، هنوز بسیاری از مشکلات و مجهولات است که خیلی از بیماری‌ها کشف نشده، خیلی از داروها کشف نشده، این تازه درباره بدن است. ﴿فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا﴾<sup>۷</sup> یک حساب دیگری است، این نظم محیرالعقول که صدها دانشگاه و دانشکده زیر مجموعه خود را دارد، اینکه که خودساخته نمی‌تواند باشد.

فرمود: ﴿وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا﴾، اینها بررسی که از عصاره تفسیر حضرت کردند، گفتند خدا شریک ندارد، «جَدُّ» یعنی عظمت. اینکه پدر پدر را می‌گویند جَدُّ، چون عالی است. اصلاً معنای جَدُّ همان علو و عظمت و جلال و شکوه است. اگر جَدُّ را به معنی بخت معنا کردند، به معنای سعادت معنا کردند، اینها لازمه معناست، اگر پدر پدر را می‌گویند جَدُّ، برای اینکه او بالاست. علو و عظمت معنای جَدُّ است. جَدُّ خدا زیاد است؛ یعنی عظمت و شکوه او زیاد است: ﴿تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا﴾، این منزله از آن است که همسر داشته باشد و فرزند داشته باشد.

﴿وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا﴾، ما در جن هایمان عوام فریب یا بدسواد یا کم سوادى بودند که - معاذ الله -

برای خدا شریک قائل بودند، یک؛ برای خدا همسر قائل بودند، دو؛ پسر قائل بودند، سه؛ دختر قائل بودند، چهار.

﴿يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا﴾، ما در انسان های اوّل فکر نمى کردیم که کسی دروغ مى گوید، چون بشر به طبع

اوّل صادق خلق شد. این جن ها مى گفتند که ما اصلاً فکر نمى کردیم که کسی دروغ مى گوید. بعد معلوم شد که در

بین ما دروغگو هست.

﴿وَأَنَا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾، ما هیچ فکر نمى کردیم، انسانی پیدا شود که درباره خدا دروغ

بگوید. جتنی پیدا بشود درباره خدا دروغ بگوید. این چیزها را ما فکر نمى کردیم.

پرسش: ...

پاسخ: ابلیس دروغ نگفت. این تکبر کرد. این کذب نداشت، کبر داشت: ﴿وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾<sup>۸</sup> این

إِبای استکباری داشت. إِبا هم قبلاً بحث آن در پایان سوره مبارکه «احزاب» گذشت. بعضی ها إِبای اشفاقی دارند که

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا﴾<sup>۹</sup> عرض کردند که ما نمى توانیم، این بار

امانت را نمى توانیم تحمل کنیم. - قبلاً هم به عرض شما رسید - گفتند این امانت ملکوت است، ولایت است، حقیقت

است، اینها سرجایش محفوظ است. امانت یعنی همین امانت، یعنی به کسی پول بدهند، بانکی بکنند، بگویند این امانت

دست توست، اختلاس نکن، نجومی هم نکن! بنا شد حتماً یعنی حتماً این جمله نهج البلاغه را بخوانیم، این امانت را

حضرت معنا کرده است، این امانت کمر شکن که کمر کوه را مى شکند، بخوانیم؛ یعنی بانکی باشد، اختلاس نکند. فلان

اداری باشد، نجومی نگیرد. فرمود ذات اقدس الهی امانت را مثل نماز و روزه بر مردم واجب کرده است. این امانت

۸. سوره بقره، آیه ۳۴.

۹. سوره احزاب، آیه ۷۲.

به معنی حقیقت قرآن و ولایت کلیه الهیه که نیست؛ یعنی مال مردم را ندزد. الآن ما مشکل کشورمان چیست؟ این همه نعمت در مملکت هست و به هر که مال دادی یا اختلاس کرده یا نجومی! آسمان را نگاه نکنید، ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ﴾، ولایت را که به آسمان نمی دهند؛ یعنی شما را وقتی گفتند این کار را بکن، حقوق بگیرد، دیگر رومیزی و زیرمیزی نگیر! کشور آرام می شود. بنا شد حتماً یعنی حتماً این در نهج البلاغه مراجعه شود که منظور از امانت همین امانت است.<sup>۱۰</sup> آن امانتی کلیه را که به کوه نمی دهند. این که معلوم است کوه نمی تواند تحمل کند. همین امانت را ذات اقدس الهی به همه ما داد، به کارمندان ما داد، به مسئولین ما داد، به بالایی داد، به پایینی داد، مال مردم را مال مردم بدانیم! کشور امن و آرام است. هیچ کمبودی ندارد، بیگانه دماغش به خاک مالیده شد - به لطف الهی - این کشور، کشور سلحشوران است.

ما بارها به عرض شما رساندیم ما شعرهای آیینی زیاد داریم، گریه زیاد می کنیم، عبادت هم هست، خودمان گریه می کنیم، سینه هم می زنیم؛ اما یک فردوسی کم داریم! عظمت این مردم، جلال این مردم، حماسه این مردم، شکوه این مردم؛ هم جای فردوسی خالی است، هم جای محتشم کاشانی خالی است، مگر فردوسی کم کاری کرد؟! همین مسجد اعظم، یک مجلس ختمی بود که من تا آخر نشستم، گریه کردم و خجالت کشیدم. ما درباره شهدا می دانیم، گریه می کنیم، ثواب هم می بریم؛ اما خجالت در آن نیست، چند تا جوان همین برای این شهر بودند، در همین کوه های کردستان بودند، خدا مرحوم آقای دیباجی را غریق رحمت کند! این از علمای اصفهان بود؛ منتها از دوستان ما بود، در همین قم بود، در یکی از مسجدهای بازار نماز می خواند، با هم یک وقت رفته بودیم جبهه. ایشان بار دیگر رفته بود در این کوه های کردستان آمد به من گزارش داد، گفت در این کوه های کردستان و منطقه های بالا ما قدری آب

۱۰. نهج البلاغه (للصیحی صالح)، نامه ۵.

بردیم که از عطش نمیریم، آنجا هیچ خبری از آب نبود، نمازها را با تیمم می خواندیم. از آن کوهها را ما را با خبر کرد که آنجا چقدر مرتفع است و چقدر خطری است. زمستان سرد و سختی شد. برفهای فراوانی آمد، این چند تا جوان قمی به هر حال می توانستند بیایند بگویند حالا سرد است، اینجا کسی نمی آید، این قدر در سنگر بودند، بودند تا یخ زدند و مُردند! من در همین مسجد، در همین شبستان، تا آخر نشستم و گریه کردم و خجالت کشیدم. اینها بودند! اینها همین فرزندان این مملکت هستند. ما یک فردوسی می خواهیم که اینها را یادآوری کند. آن امانت یعنی همین! این همه پول در این مملکت هست، هر جا بروید یا بالا یا پایین یا رومیز یا زیرمیز! این گداطبعی است. روی گداطبعی چهار تا موش است که مملکت را به زحمت انداخت، و گرنه کشور، کشور سلحشوران است، با عظمت است! غرض این است که - امانت حتماً یعنی حتماً این زحمتها هدر نرود! رفتید منزل - نهج البلاغه را باز کنید، ببینید این امانت را در کنار نماز و روزه آورده یا در کنار ولایت حقیقی و کلیه. آن یک ولایت دیگر است. فرمود شما به هر کسی امانت دادید خیانت کرده! این کشور که نمی تواند گام دوم و سوم را بردارد.

غرض این است که جن می گوید ما فکر نمی کردیم که کسی دروغ می گوید! خدای سبحان اینها را درست آفرید. اگر جن آفرید، خوب آفرید. انس آفرید، خوب آفرید. بعداً ساختند، فرمود ما فکر نمی کردیم که کسی دروغ بگوید. این در جنها هست.

پرسش: در آیه ای از قرآن دارد که ابلیس در بهشت برای گمراهی حضرت آدم حتی دروغ با قسم خورده.

پاسخ: بعد از آن که پیدا شده است نسبت به ذات اقدس الهی استکبار کرد که ﴿أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾<sup>۱۱</sup>

آنجا حيله کرد، فریب داد: ﴿هَلْ أَتٰكَ﴾، این به جای دلالت تدلّی کرده است، به جای استدلال تدلیه کرده است.

تدلیه یعنی زیر پایش را خالی کردن، فریب دادن غیر از دروغ گفتن است: ﴿هَلْ أَدُّلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَا يَبْلَى﴾<sup>۱۲</sup> آن هم بهشت، بهشتی که وجود مبارک حضرت آدم بودند، نه باغ دنیا بود، نه بهشت ملکوت. آن هم برابر آیه سوره مبارکه «بقره» و «طه» این قبل از ساختار خلقت بود. قبل از اینکه وحی ای بیاید، دینی بیاید، شریعتی بیاید، آنجا انسان تا آسمانی نشد، کیفیت تدلیه شیطان را نمی فهمد: ﴿هَلْ أَدُّلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَا يَبْلَى﴾، این دروغ نبود، فریب بود.

بنابراین آنجا اصلاً در عالم دنیا نبود، بعد فرمود: «اهبطوا الى الارض» که شد، وارد زمین که شدید: ﴿فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ﴾<sup>۱۳</sup> از این به بعد دین آمده است. در آن مرحله اصلاً دینی نبود، شریعتی نبود. آنجا را کسی می تواند تفسیر کند که برود آنجا، وگرنه زمین باشد و متدین باشد و متشرع باشد و براساس شریعت بخواهد آن جایی که شریعت نبود، حمل بکند، این در تفسیر موفق نیست. آنجا نه شریعتی بود، نه دینی بود، نه کتابی بود، نه سنتی بود. باید آسمانی شد و آن قصه آسمانی را فهمید.

فرمود: ﴿وَإِنَّا ظَنُّنَا أَنَّ لَنَ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾، ما فکر نمی کردیم که کسی دروغ بگوید عده ای آمدند گفتند خدا فرزند دارد، ما قبول کردیم یا جن شریک خداست، ما قبول کردیم. ﴿وَإِنَّا ظَنُّنَا أَنَّ لَنَ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾، ما فکر نمی کردیم این طور است: ﴿وَإِنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾.

پرسش: شریعت حضرت موسی که قبل از شریعت پیامبر بود ...

۱۲. سوره طه، آیه ۱۲۰.

۱۳. سوره بقره، آیه ۳۸.

پاسخ: بله اما اینها به عنوان بشر اولی دسترسی نداشتند، آن بشر اولی فکر نمی کرد کسی دروغ بگوید. اینها بعدها پیدا شده است که این شریعت آمده، گفته این دروغ است و آن حق است. اینکه می گویند الآن آن دروغ است، آن حق است، بعد از شریعت موسای کلیم فهمیدند، وگرنه آن جن های اولی فکر نمی کردند که این است. بعد از اینکه دینی آمد و موسایی آمد (علیه السلام) و انبیا آمدند، فهمیدند که این دروغ است، آن درست است، این حق است و آن باطل است. ما قبلاً که این چیزها را نمی دانستیم.

پرسش: فرقی بین دروغ گفتن و دروغ بر خدا بستن نیست.

پاسخ: فرق ندارد، یک وقت کذب خبری است. یک وقت آدم دارد دروغ می گوید، حالا دروغ که می گوید، چون دروغ به هر حال خبری است و موضوعی، حالا موضوعش یا خداست که خدا این حرف را زده یا فلان شیء است که فلان شیء این اثر را دارد یا فلان شخص این را گفته است یا اسناد قول به فعل به شخص است یا اسناد اثر است به دارویی. کسی می گوید این دارو شفا بخش است، این دروغ می گوید، برای اینکه این محمول برای این موضوع نیست. حالا آن موضوع گاهی خداست، گاهی پیغمبر است، گاهی انسان است، گاهی فرشته است، گاهی جن است و مانند آن.

پرسش: ...

پاسخ: بله، یعنی اصلاً در خودمان این چیزها را می شنیدیم، فکر نمی کردیم کسی دروغ می گوید! در بین خودمان این حرف ها بود. در بین خود ما جن ها، این حرف ها بود وقتی که از شما انسان ها این چیزها را شنیدیم، فهمیدیم که این حرف ها دروغ است. ما از موسای کلیم این حرف ها را شنیدیم، از خود این حضرت شنیدیم، مطالبی را شنیدیم که آن حرف هایی که مثلاً بعضی از علمای ما می گفتند یا هموعان ما می گفتند، معلوم شد که اینها دروغ بوده است.

﴿يَقُولُ سَفِيهًا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا﴾، این سفه در مقابل رشد است. ما الآن رشد را فهمیدیم، یک؛ حرف‌هایی که در داخل خودمان بود، حرف‌های سفیهانه بود، دو؛ این سفه را باید به آن رشد تبدیل بکنیم، سه و اگر کسی این کارها را کرد هم پاداش قیامت می‌بیند: ﴿يَغْفِرُ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ﴾ در قیامت و هم ﴿وَيُجْرِكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ که در سوره مبارکه «احقاف» بود.

پرسش: ﴿سَفِيهًا﴾ به شخص شیطان بر نمی‌گردد؟

پاسخ: الآن سخن از شخص شیطان نیست. سخن از ابلیس نیست؛ البته ابلیس هم در بین اینها بود، مزاحم بود، همان‌طوری که مزاحم انسان است مزاحم جن هم هست. هم «شیاطین الانس» پرورنده هم «شیاطین الجن» پرورنده همه را او پرورنده و آزار کرده است؛ اما فعلاً سخن از ابلیس نیست. نفی نمی‌کند البته، ابلیس کار اساسی‌اش نسبت به انسان است که در سوره «اسراء» سوگند یاد کرد: ﴿لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ﴾<sup>۱۴</sup> چون در برابر انسان که باید سجده می‌کرد با او عداوت پیدا کرده است با «خلیفه الله» عداوت پیدا کرده است. با فرزندان خودشان که ﴿إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ﴾<sup>۱۵</sup> این عداوتی اعلام نکرد که من فرزندان خودم را گمراه می‌کنم؛ اما درباره فرزندان آدم بود، گفت «إحتنک» که باب افتعال است؛ یعنی سواری گرفت. این سوارکاران اسب اینها احتناک می‌کنند؛ یعنی دهن، دهنه و گردن اسب در اختیار آنهاست. حنک، تحت حنک اسب در اختیار آنهاست. ﴿لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ﴾، من سواری می‌خواهم. این را درباره انسان‌ها گفته است، درباره فرزندان خودش که نگفته البته آنها را هم رها نمی‌کند.

﴿وَإِنَّا ظَنُّنَا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا \* وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالُ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾، گفتند که برخی از انسان‌ها به برخی از جن‌ها مراجعه می‌کردند، کمک می‌خواستند، در وادی مثلاً می‌گفتند

۱۴. سوره اسراء، آیه ۶۲.

۱۵. سوره اعراف، آیه ۲۷.



که «أَعُوذُ بِعَزِيزِ هَذَا الْوَادِي»<sup>۱</sup> خیال می‌کردند که این بیابان حرسی دارد، مسئولی دارد، آن بزرگان از جن مسئولان اصلی این بیابان هستند، به اینها پناه می‌بردند از شرور مثلاً افراد شرور آنها. پناه می‌بردند رَهَق و طغیان کفر دامنگیر اینها شد، این کارهای بدی بود. پناه بردن رجالی از انس به رجالی از جن باعث افزایش گناه هر دو طرف هست:

﴿كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا \* وَ أَتَاهُمْ ظَنُّوْا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَّنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا﴾

خیلی‌ها خیال می‌کردند که پیغمبری نخواهد آمد. این ﴿لَنْ يَبْعَثَ﴾ مرحوم شیخ طوسی و همفکران ایشان، گفتند این ناظر به معاد است.<sup>۲</sup> عده‌ای دیگر از مفسران که سیدنا الاستاد از این قبیل است، گفتند این ناظر به بعثت پیغمبر است.<sup>۳</sup> این شخصی که دارد گزارش می‌دهد، می‌گوید اینها خیال می‌کردند که بعثی در عالم نیست؛ یعنی قیامت نیست یا نه، کسی مبعوث نمی‌شود که بشر را هدایت کند. ظاهر سوره مبارکه «احقاف» آن مسئله معاد را مطرح می‌کند؛ اما ظاهر این سوره در بخش معاد است؛ یعنی کسی فکر نمی‌کرد که پیغمبری مبعوث می‌شود. ما دیدیم که پیغمبری آمده، ﴿يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ﴾ کتابی آورده، قرآن است، یک؛ این کتاب شگفت‌انگیز است، دو؛ این ظاهراً تقویت می‌کند که منظور از بعث، بعث رسالت و نبوت است.

«و الحمد لله رب العالمين»

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۰، ص ۱۲۱.

۲. التبيين في تفسير القرآن، ج ۱۰، ص ۱۴۹.

۳. الميزان في تفسير القرآن، ج ۲۰، ص ۴۲.